

امدادگر

به در برده بود و تنها از کتفش خون می‌آمد، جلو آمد و گفت: «خواهرم شما به مجروح برسید من رانندگی می‌کنم.» از بد حادثه راننده آمبولانس مسیر برگشت را بلد نبود و با وجود اینکه نباید چراغ آمبولانس را در شب روشن کرد، این کار را انجام داد. با روشن شدن چراغ آمبولانس عراقی‌ها ما را به گلوله و خمپاره بستند. آن قدر آتش زیاد بود که صدای خودم را نمی‌شنیدم. فقط احساس کردم شکمم می‌سوزد.

وقتی به بیمارستان رسیدیم، آن قدر به آمبولانس شلیک شده بود که مجبور شدند برای بیرون آوردن ما در آمبولانس راره کنند. وقتی مرا به اتاق عمل منتقل کردند علائم حیاتی من از بین رفت و به علت کثرت مجروحین مرا به سرعت به معراج شهدا منتقل کردند. نمی‌دانم چند روز طول کشید، ولی روزی که می‌خواستند شهدا را به داخل خودروی حمل شهدا منتقل کنند، دیدند مشمی که مرا داخل آن پیچیده‌اند بخار کرده‌است. این بود که مرا به سرعت به داخل بیمارستان بردند. یکی از دوستان حاضر در بیمارستان می‌گفت: دکتر وقتی که شما را دید گفت: «چرا دوباره این شهید را آوردید؟ مسئولین حمل شهدا گفتند: آقای دکتر ایشان زنده‌اند!»

در عملیات والفجر یک، امدادگر بودم. پانسمان پای یکی از مجروحان را تعویض می‌کردم که هواپیماهای عراقی منطقه را بمباران کردند. به سرعت از چادر بیرون آمدم و به منطقه بمباران شده رفتم تا مجروحین را نجات دهم. بوی سیر «بمب شیمیایی گاز خردل» در منطقه پخش شده بود. به سرعت ماسکم را زدم. وقتی به چادر برگشتم دیدم جانبازی که داشتم مداوایش می‌کردم ماسک ندارد. ماسکم را برداشتم و به‌صورت او زدم.

از خاطرات آمنه وهاب‌زاده
جانباز شیمیایی

آن شب، پس از حمله عراقی‌ها به گروه امدادی بی‌سیم زدند که آمبولانس اعزام کنند، ولی آمبولانس به مأموریت رفته بود. وقتی هم که آمبولانس آمد، راننده آن قدر خسته بود که نمی‌توانست دوباره اعزام شود. برای همین خودم با سرعت سوار آمبولانس شدم و به‌طرف منطقه به‌راه افتادم.

وقتی رسیدم با صحنه تکان دهنده‌ای روبه‌رو شدم. اغلب شهید شده بودند و آن‌هایی هم که نفس می‌کشیدند اکثراً آن قدر خون از بدنشان رفته بود که کاری از دست من بر نمی‌آمد. در این میان یک مجروح وضعیت خیلی وخیمی داشت. به هر زحمتی بود او را سوار آمبولانس کردم. رزمنده زخمی به زحمت لب‌های خشکیده‌اش را تکان داد و گفت: «امدادگر» گفتم: «بله.» بعد گفت: «راننده آمبولانس.» گفتم «بله منم.» بعد بیهوش شد.

همین لحظه یکی از رزمنده‌ها
که جان سالم

